

بخش اول: انحراف‌زدایی امام حسین علیه‌السلام

در زمان امام حسین علیه‌السلام و قبل از آن، چه اتفاقاتی در جامعه رخ داد و باعث شد امام علیه‌السلام جامعه آن زمان را جامعه‌ای منحرف بدانند؟ همه بدعتها و تغییراتی که در دیانت اهل آن زمان حاصل شد، از دید حضرت، انحرافی بوده و به همین دلیل می‌فرمایند: «خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی»؛ می‌خواهم امر امت جدم را اصلاح نمایم.

زمان حکومت بنی‌امیه را می‌توان از تاریک‌ترین دوران‌های تاریخ اسلام دانست، حتی تاریک‌تر از دوران جاهلیت، چرا که دوران جاهلیت، دوران فترت و فاصله رسالت بوده است، یعنی از زمان مسیح علیه‌السلام تا زمان حضرت خاتم، محمد مصطفیٰ صلی الله علیه و آله فاصله‌ای بوجود آمد که مردم از کلام و حیانی برخوردار نبودند و سخنان پیامبران پیشین هم تحریف شده بود؛ چرا که علمایی خودفروخته امر هدایت مردم را به دست گرفته بودند. عدم بهره‌مندی از کلام و حیانی باعث شد تا جامعه عرب جاهلی پیش از اسلام رو به انجطاط و تباہی حرکت کند و در نتیجه آن دست به اقداماتی نابخشودنی زند؛ مانند زنده به گور کردن دختران، طواف عربیان زن و مرد بر گرد کعبه، تجارت و معیشت از راه خودفروشی و یا انسان‌فروشی، معاملات ربوی، غارت کردن یکدیگر و حاکمیت

ثروت و قدرت بر انسان‌ها و اشرافیت قوم و قبیله و تراث و صدھا نمونه دیگر که همه این آداب بر خلاف قواعد محترم دینی می‌باشد، در این موضوع و زندگی عرب و انسان قبل از اسلام، آیاتی در قرآن کریم آمده است؛ مثل آیة ۲ سوره مبارکه جمعه؛ اما در تاریخ ۱۶ه حدود شصت سال از زمان پیغمبر ﷺ گذشته بود و همه خوبی و بدی‌ها برای مردم گفته شده بود و مردم از نور رسالت و نور قرآن بهره‌مند بوده‌اند؛ ولی با وجود همه این آگاه‌سازی‌ها، رفتار و عملکرد مردم قابل تأمل است و حکایت از انحراف جدی در امت اسلام می‌نماید. به گونه‌ای که از انس بن مالک نقل شده است: از دین رسول اکرم ﷺ چیزی باقی نمانده، مگر نماز و آن هم ضایع شده است.^۱

عوامل انحراف امت اسلام

۱. ایجاد فضای تهمت در جامعه

در دوران بنی‌امیه و در زمان خلیفه سوم، معاویه بن ابی‌سفیان که استاندار شام بود، برای اینکه به اهداف خود برسد، برای مردم نقشه‌ها طرح می‌کرد. به عنوان نمونه روزی که نزد خلیفه آمده بود، خلیفه از اوضاع منطقه از او سؤال کرد و معاویه گفت: «من ۲۰ هزار مرد جنگی دارم که اگر بگوییم سر خود را از تن جدا سازید، درنگ نمی‌کنند.»

خلیفه گفت: «چگونه آنها مرید تو شده‌اند؟ مگر خاندان بنی هاشم و علی بن ابی‌طالب علیهم السلام را نمی‌شناسند؟»

معاویه گفت: «سریازان من از علی خبر ندارند؛ زیرا من تمام اوصاف بنی هاشم را به بنی‌امیه نسبت دادم و تمام اوصاف علی را نیز به خود نسبت داده‌ام.» در سیطره حکومت معاویه هزاران نقطه و مکان مشخص شده بود،

۱. البدایه و النهایه: ابن‌کثیر، ج ۹، ص ۸۹.

برای اینکه به آدم‌های مزدور، پول پرداخت کنند تا در این نقاط ایستاده و از علی بن ابیطالب علیهم السلام بد بگویند. در حکومت معاویه برای اینکه کینه و بعض امیرالمؤمنین را در دل‌های کودکان قرار دهنده، روز روشن در شهر آمار می‌گرفتند و به خانه‌هایی که بچه داشتند، از طرف حکومت دو یا سه گوسفند می‌دادند، بعد از مدتی که آن کودکان با حیوانات انس می‌گرفتند، در نیمه‌های شب به همان خانه‌ها هجوم آورده و گوسفندها را به تاراج می‌بردند و وقتی از آنان سؤال می‌شد کیستید که این گونه رفتار می‌کنید؟ خود را از یاران علی بن ابیطالب علیهم السلام معرفی می‌کردند.

طبرانی از علمای اهل سنت، نقل می‌کند: پیامبر اسلام فرمودند:
«لاتسبوا عليا فانه ممسوس فی ذات الله^۱؛ علی را سب و نفرین نکنید؛ چون علی در ذات خدا ذوب شده است.»

در مباحث عرفانی دو مبحث فنا در فعل و فنا در صفت و ذات خدا مطرح می‌باشد. ذوب شدن در خدا، یعنی فنا در ذات الهی و این مقامی است که علی بن ابیطالب به آن رسیده بودند.

بوعلی می‌گوید:

علی نور دل و تاج سر دل

علی سر لوحه سر دفتر دل

علی در ذات حق بوده است ممسوس

علی عقل و دگر خلق است محسوس^۲

۱. سبل‌الهدی: ج ۱۱، ص ۲۹۵.

۲. هزار و یک نکته: علامه حسن زاده آملی.

به عنوان مثال معاویه چهارصد هزار درهم، به سمرة بن جندب می‌دهد تا بگوید آیات ۲۰۴ و ۲۰۵ سوره بقره که سخن از دشمنان خدا و مفسد فی‌الارض است و در مذمت منافقی جنایت کار به نام اخنس بن شریق نازل شده، در شأن علی بن ابیطالب علیہ السلام آمده است^۱ تا با این جعلیات، شخصیت الهی حضرت را مخدوش نمایند. همچنین گفت آیه ۲۰۷ سوره بقره، که در شأن علی بن ابیطالب است، در لیلة المیت، در شأن ابن ملجم ملعون نازل شده در موضوع به شهادت رساندن علی بن ابیطالب علیہ السلام.^۲

۲. اعتقاد به جبر در تاریخ اسلام

در تاریخ اسلام اولین کسی که قائل به جبر شد، معاویه می‌باشد.^۳ او همواره می‌گفت: ما انسان‌ها، موجوداتی مجبوریم، انسان از خود هیچ اراده‌ای ندارد و اراده امور دست خداوند است و هرچه را که او بخواهد ما انجام می‌دهیم. معاویه تفکر جبری را القاء کرد، تا توجیهی برای رفتار متضاد خود با اصل و متن دین (مثل شمشیر کشیدن به روی امام و ولی خدا یا شراب‌خواری و رواج دادن آن و ایجاد تفکر بدعت و نفاق) به وجود آورد و مردم را به هر صورت ممکن، متقاعد سازد؛ حتی ثمره تفکر اشتباهی که معاویه در جامعه آن زمان گسترش داده بود، در دو مورد از نهضت کربلا دیده می‌شود؛ الف- هنگامی که کاروان عظیم الشأن اسرا وارد کوفه می‌شود، عبید الله ملعون به حضرت زینب علیہ السلام می‌گوید: دیدی خداوند با برادرت چه کرد؟ (هل

۱. تاریخ طبری: ج، ۴، ص ۱۸۸.

۲. شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید، ج، ۴، ص ۷۳.

۳. حیاة الصحابه: ج، ۳، ص ۵۲۹، تاریخ یعقوبی: ج، ۲، ص ۶۰.

رأيٍتِ فعلَ اللهِ بأخيك).^۱ نمی‌گوید که ما چه کردیم، بلکه می‌گوید: خدا خواست تا برادرت کشته شود و ما با شمشیر خود خواسته او را محقق ساختیم و به همین خاطر بود که بعد از روز عاشورا به عنوان شکر برای پیروزی خود و کشتن حسین علیه‌الله‌السلام روزه گرفتند؛ چرا که معتقد بودند خواسته خدا را اجرا کرده‌اند. اما زینب کبری علیه‌الله‌السلام در جواب فرمودند: «شما این کار را انجام داده‌اید و سزای آن را خواهید دید.»

ب - هنگامی که اسراء کربلا وارد شام شدند و یزید هیبت امام سجاد علیه‌الله‌السلام را دید، به وحشت افتاد و پرسید: او کیست که به ما توجهی نکرد؟ گفتند: او علی بن الحسین است. یزید گفت: مگر خدا علی بن الحسین را در کربلا نکشت؟ امام در جواب فرمودند: «او علی بن الحسین الأکبر بود و او را خدا نکشت، سریازان گمراه تو کشتند و من علی بن الحسین الاوسط هستم.»^۲

۳- جعل خلافت خدا برای خود

معاویه در بین مردم جا انداخته بود که من خلیفه خدا هستم، حرف من کلام‌الله است و تخلف از حرف من کفر است و بنابراین هر کاری که من یا نمایندگانم انجام می‌دهیم، حکم خداست. به همین خاطر وقتی می‌خواست به جنگ صفین برود و آن جنگ روز جمعه بود، گفت: نماز جمعه را چهارشنبه می‌خوانیم و هیچ کس هم به این کار اعتراض نکرد و نماز جمعه در روز چهارشنبه خوانده شد و یا هنگامی که ولید با حالت مستی در نماز حاضر شده و نماز صبح را چهار رکعت خواند و به جای سوره مبارکه حمد، اشعار عاشقانه خواند^۳، کسی به او

۱. لهوف: سید بن طاووس، ص ۱۶۲.

۲. لهوف: سید بن طاووس.

۳. امامت و سیاست: ابن قتیبه، ص ۵۴

اعتراض نکرد و اگر هم اعتراض داشتند، با او مجاجه نمی‌کردند که اوّلًا خداوند در قرآن فرموده است: «لَا تقربوا الصَّلَاةَ وَ انتِ سَكَارَىٰ»^۱ در حالت مستی نماز نخوانید.» و ثانیاً نماز صبح دو رکعت است و نه چهار رکعت! معاویه خود را خلیفه خدا معرفی نموده و کارگزاران خود را هم این‌گونه معرفی نموده است تا فضای مخالفت به هر نحو را در جامعه از بین ببرد و این امر از جعلیات و بدعت‌های پیزه معاویه است.

امام حسین علیه السلام و ایجاد بصیرت و آگاهی در جامعه مسلمین

امام حسین علیه السلام در زمان خود و در دوران ۱۰ سال که معاویه را تحمل نمودند، بنابر جایگاه امامت و مأموریت الهی که بر عهده داشتند و از جهت به ثمر رساندن شجره طبیه دین و به بار نشاندن آن و بهره‌گیری بشریت از میوه رسالت و امامت، مقابله خود با نقک و فرهنگ جعلی بنی امية را داشتند و با توجه به حیله‌گری معاویه و به شهادت رساندن امام محتبی علیه السلام، امام حسین علیه السلام روش‌نگری در جامعه را در رأس برنامه‌های خود قرار داد. اوج این سخنان و خلاصه همه فرمایشات امام که گستردۀ هم می‌باشد، در نامه‌ها و سخنان ایشان که قبل و هنگام حرکت از مدینه بیان فرمودند، تبیین شده است.

مکتب عاشورا برنامه زندگی

جامعه بشریت هر زمان از معارف دینی فاصله گرفت، معیار و ملاک سعادت و کمال خود را از دست داد و نظریه پردازان دنیا پرست، ملاکات جعلی را به بشر تحويل دادند. عاشورا که مکتب دین آموزی است، در یک کلاس علمی و عملی، آموزش و مصدق را بیان و نشان می‌دهد و درس چگونه‌زیستن را می‌آموزد.

اصلی‌ترین اندیشه برای بشر، دانستن تعریف و تفسیر حیات است و یافتن برترین مصدق برای حیات انسانی.

حیات و فلسفه آن چیست؟

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«رحم الله^۱ امرء عرف من أين و فى أين و الى أين»

آیا بین علم و معرفت فرقی هست؟ چرا مولا فرمودند عرف؟ یعنی موضوع شناخت را مطرح می‌کنند؟ علم = دانش و معرفت = شناخت جناب ملاصدرا در جواب می‌گویند: «علم، راه ورودش چشم و گوش است و راه بیانش زبان می‌باشد؛ اما معرفت، راه ورودش قلب است و راه بیانش زبان است.» بنابراین معرفت یک باور قلبی و یک بارقه است و شاید هم شبیه الهام باشد.

خداآوند متعال در سوره دهر می‌فرماید:

«هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهَرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا؟»^۲

آیا زمانی طولانی بر انسان گذشت که چیز قابل ذکری نبود؟

چرا یزید، یزید می‌شود؟ او هم روح الهی دارد، علت این است که او فکر نکرد از کجا و برای چه آمده و در مقابل، چرا ابوذر، سلمان، اویس قرنی تا این اندازه رشد کردند؟ زیرا فهمیدند از کجا و برای چه آمده‌اند و سرانجام به کجا خواهند رفت. در این میان و با نامبردن بعضی از پاکان و نیکان در عصر امام و

۱. استفاده از فعل ماضی در موضوعی که هنوز محقق نشده یا بستر تحقیق آن ادامه دارد ولی انجام نپذیرفته، دلیل بر اینست که قطعاً محقق خواهد شد.

۲. انسان: ۱.

امامت، به بیانی در زندگی درس‌آموز اویس قرنی توجه کنیم. اویس قرنی مرید حقیقی پیامبر اسلام بود، او مظہر عشق به رسول الله است؛ با اینکه حضرت را ملاقات نکرده بود؛ اما از آن فاصله دور – یمن تا سرزمین حجاز- مسلمان شده و به پیامبر عشق بی‌نهایت می‌ورزد.

جتاب بوعلی سینا در رساله عشقیه خود مراحل محبت را برمی‌شمرند که محبت یازده مرحله دارد؛ از علاقه شروع می‌شود تا مرحله یازدهم که هیوم نام دارد و به معنای یکی‌شدن عاشق و معشوق است، دو روح در یک بدن که هر دو هم عاشق می‌شوند و هم معشوق. اویس قرنی به این مرحله رسیده بود و در جنگ احد که مسلمانان در مرحله آخر به واسطهٔ جمع‌آوری غنائم محل نگهبانی را ترک کردند و این امر منجر به شکستشان شد، دشمنان سنگ پرتاب کردند و سنگی هم به رسول الله اصابت کرد و دندان مبارکشان شکست، همان دندان اویس قرنی هم بدون اصابت هیچ‌گونه سنگی شکسته شد.^۱

همه انسان‌ها می‌توانند سعادتمد باشند؛ ولی چرا یکی یزید می‌شود و یکی اویس قرن؛ چرا یکی عمر سعد می‌شود که هر چه امام حسین^{علیه السلام} سعی کردند تا او را به راه راست سوق دهند، موفق نشدند؛ چرا که وعده ملک ری، او را کر و کور کرده بود. با وجود اینکه امام به او فرمودند: «ای عمر سعد تو به گندم ری نمی‌رسی و بعد از واقعه عاشورا خیلی زنده نخواهی ماند؛ لا تأکل من بُرّ ری و لا تأکل من بُرّ العراق الا قلیلا...»^۲ او گوش نکرد و راه ضلالت و گمراهی را برگزید. بعد امام به او فرمودند: «امیدوارم در همان بستری که برای خواب و خوراک دنیا حرص می‌زنی، جان دهی.»

۱. انسان کامل، مرتضی مطهری.

۲. بخار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۸.

به قول شاعر:

مرغ باغ ملکوت نیم از عالم خاک
چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدنه
خداوند می‌فرماید:

﴿ما خلقت الجن و الإنس إلا ليعبدون﴾^۱

نیافریدم جن و انس را مگر برای اینکه عبادت کنند.

عبادت یعنی چه؟ آیا همان نمازی است که هر روز می‌خوانیم یا روزه‌ای است که می‌گیریم؟ که عموماً اسقاط تکلیف است نه تن به بندگی دادن.

خیر، منظور این است که ای انسان تو را خلق کردم تا عبد و مطیع من باشی، نه مطیع هوی و هوس خودت. ما چقدر مطیع خدا هستیم. ببینیم آیا نسبت به بندگی خدا از خودمان راضی هستیم؟ در بخش زندگی فردی و اجتماعی، دینی و دنیوی، آیا بندگی خدا را سرلوحه زندگیمان قرار دادیم؟ آیا در نمازمان حال بندگی داریم؟ آیا پشت دخل مغازه، عبد هستیم؟ آیا پشت میز اداره، بنده هستیم؟ آیا در خلوت و آشکارا او را بندگی می‌کنیم؟ مثلاً به عنوان یک پدر و مادر ببینیم آیا وظیفه خود را انجام می‌دهیم؟ در روایت آمده: که تا ۲۱ سال پدر و مادر در برابر فرزندشان مسئول هستند. اگر در طول این مدت وظیفه‌شان را درست انجام ندهند، هر خطابی که از فرزند سر بزند پدر و مادر هم مسئولند و اگر به درستی انجام وظیفه نماید، بعد از ۲۱ سال فرزند خطاکار شود و به بپراهم رود، پدر و مادر مسئول نیستند.

امام حسین علیه السلام در وصف چنین جامعه‌ای می‌فرمایند:

الا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعَمَّلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَهَّمُ عَنْهُ فَإِنَّى لَا
أَرِيَ الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةًٰ؛

مگر نمی‌بینید در جامعه حق فراموش شده و به آن عمل نمی‌شود، از بدی‌ها نهی نمی‌شود، به درستی که من مرگ را در چنین حالتی جز سعادت و خوشبختی نمی‌بینم.

یعنی در جامعه‌ای که حق عمل نشود، و باطل هم ترک نگردد، سعادت و هدف دینی حاکم نیست.

سعادتمند کیست؟

ابتدا به این مثال که مکاشفه نقل شده از یک انسان بزرگ است، توجه نمایید:

روزی سید جمال الدین گلپایگانی علیه السلام^۱ به خانه آمدند و همسرشان به او گفتند که در خانه چیزی برای خوردن نیست، ایشان برای تهیه غذا بیرون رفتند. می‌فرمودند: «ناگهان خود را داخل قبرستان وادی السلام دیدم و در همان موقع مرده‌ای را به قبرستان آورده و او را گذاشتند و رفتند. آقایی آمد و گفت آقا سلام، من پسر این جنازه هستم، اگر ممکن است شما این مرده را دفن کنید. این را گفت و رفت. از آنجایی که دفن مرده بر هر انسانی واجب است، شروع به دفن مرده کردم و او را داخل قبر گذاشتم و همین که می‌خواستم تلقین بخوانم و اسمع و إفهم را بگوییم، ناگهان دری از آن عالم برویم گشوده شد و خودم را در فضایی مثل بهشت دیدم، مقابلم قصری بود و تالاری درون آن، وارد شدم آقایی

۱ و بعضی نقل کرده‌اند که این ماجرا مربوط به مرحوم نراقی بوده است.

را دیدم که بالا نشسته و مقابله‌ش گروهی نیم دایره و همه سؤال می‌کردند. او هم در جواب فقط می‌گفت حی، میت، بعد ناگهان ماری از گوشه‌ای آمد و آن آقا را نیش زد او به خود پیچید و ناله کرد و بعد خوب شد و دوباره سؤال و جواب شروع شد. رفتم جلو و گفتم اینجا کجاست؟ و این آقا کیست؟ که همان وقت آن آقایی که بالا نشسته بود گفت: آقا تو ما را نمی‌شناسی؛ ولی ما تو را می‌شناسیم. اینجا عالم بزرخ است و من همان کسی هستم که تو او را دفن می‌کنی و اینها فامیل‌های من هستند که زودتر از من مرده‌اند. پرسیدم پس چرا تو فقط می‌گویی میت یا حی؟ گفت اینجا بزرخ است و ملاک عبد خدا بودن است. اگر بستگان من در دنیا آدم‌های خوبی باشند، می‌گوییم حی هستند؛ یعنی همان زنده‌بودن حقیقی و حیات حقیقی و اگر آدم‌هایی فاسق، فاجر و فاسد باشند، می‌گوییم میت هستند و این همان مرگ معنوی و ایمانی است.

اما مار، من ریش سفید محل مان بودم، بقال محل با یک آقا درباره اینکه چقدر بدھی و طلب دارند، بحث می‌کردند. من را که دیدند گفتند حاج آقا شما بین ما حکم باش، من رفتم و گفتم: نه حرف تو و نه حرف تو، حد وسط را می‌گیریم، بدھکار به طلبکار بدھد. بعد رفتم حالا که مُردم، فهمیدم که در آن روز اشتباھی مرتکب شدم و آن این است که از آن دو نفر نپرسیدم که به این مصالحه راضی هستند یا نه. حالا فهمیدم که من از آن کسی که درست می‌گفته حلالیت نگرفتم و این مار به همان خاطر مأمور است که هر روز بباید و نیش بزند.»

اندیشه در این مثال، بسیار می‌تواند سرچشمۀ اثرات باشد.

یاران امام حسین علیه‌السلام در میدان عاشوراء، سعادت را نشان داده‌اند.

بعد از واقعه عاشورا شبی یک نفر در منزل خواهدید، صبح که بیدار شد کور

شده بود، همه پرسیدند چه شده؟ گفت: «خواب دیدم رسول الله علیه‌السلام در بیابانی

غرق نور نشسته بود، بر اریکه‌ای قرار داشت. مرا صدا زند و گفتند بیا رسول الله ﷺ با شما کاری دارد. گفتم: من که با رسول الله ﷺ کاری ندارم، دستم را گرفتند و کشان کشان خدمت رسول خدا ﷺ برند، دیدم جلوی آن حضرت تشتی پر از خون قرار دارد، آقا فرمودند: حسین مرا می‌کشید؟! گفتم: یا رسول الله من نه جنگیدم و نه دست به شمشیر بردم و فقط نظاره‌گر بودم ، فرمودند: می‌دانم بیا جلو. رفتم جلو دست خود را در تشت خون کردند و بر چشمانم کشیدند و من کور شدم. فرمودند: راضی می‌شوی حسین من کشته شود و تو نظاره‌گر باشی؟»

تفکرات جامعه امروزی چه کسانی را خوشبخت و چه کسانی را بدبخت می‌پندرد؟

امروزه به کسانی که وضع زندگیشان آباد است و شرایط بر وفق مرادشان است، خوشبخت می‌گویند. آیا صحیح است که در ملاک گذاری خوشبختی و بدبختی انسان‌ها اصلاً دینداری و بی‌دینی او را در نظر نمی‌گیریم؟

بالل جبشی مؤذن پیغمبر ﷺ صورت و صدای زیبایی نداشت. جوانان خوش‌سیمای حجازی با لحن زیبا آمدند خدمت رسول خدا ﷺ و اعتراض کردند که این چه موذنی است که برای اسلام انتخاب کرده‌اید؛ براساس تلفظ جبشی هم شین را سین تلفظ می‌کند و هم قیافه‌ای ندارد. رسول خدا ﷺ فرمودند: «سین بالل عندا شین». او أشهد می‌گوید؛ ولی من و خدای من أشهد می‌خریم؛ یعنی بالل اگرچه قیافه خوبی ندارد؛ ولی دل زیبایی دارد.^۲

۱. لهوف: سید بن طاووس.

۲. ر.ک: عده الداعی: ابن فهد حلی، ص ۲۷

امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند:

«لا حیاءٌ بالدین ولا موتٌ إلا بجحود اليقين^۱»

دین چیست؟ مجموعه‌ای از قوانین مثل نماز، روزه، خمس، زکات، رعایت حقوق دیگران از اصول و فروع مسائل اعتقادی - اخلاقی، عرفانی که کامل‌ترین برنامه زندگی برای بشریت می‌باشد؛ چون قانون الهی است، پس بی‌کم و کاست و بدون نقص است که به عنوان مثال در اهمیت‌دادن دین به همه مسائل اخلاقی و اعتقادی به طور مساوی این روایت تکان‌دهنده را ملاحظه نمایید.

سعد بن معاذ از یاران پیغمبر علیه‌الله‌کریم علیه‌السلام عرض کردند: سعد بن معاذ در حال جان‌دادن است، پیغمبر علیه‌الله‌کریم علیه‌السلام بر بالین او رفتند، سرش را بر زانو گذاشتند و فرمود شهادتین را بگو، او را غسل دادند و تشییع کردند و بدن را درون قبر گذاشتند و تلقین گفتند. صحابه همه به حاش غبطه می‌خوردند و می‌گفتند خوش با حال سعد، چه مقامی و چه سعادتی دارد. حضرت فرمودند: ملائک هم سعد را همراهی می‌کردند. مادر سعد غم پرسش یادش رفت و گفت: خوش به حالت پسرم چه سعادتی داری که پیامبر علیه‌الله‌کریم علیه‌السلام قدم به قدم تو را همراهی کرد. رسول اکرم علیه‌الله‌کریم علیه‌السلام فرمودند: مادر سعد خوشحال نباش که الان سعد در حال عذاب کشیدن است. سعد برای من یار خوبی بود؛ اما برای همسرش شوهر خوبی نبود، او مرد در حالی که یک نفر از او را خسی نبود.

ادامه حدیث می‌فرماید: «ولا موتٌ إلا بجحود اليقين».

مرگ چیست؟ می‌فرمایند: حتی اگر زنده باشی و نفس هم بکشی؛ ولی دیندار نباشی، مرده محسوب می‌شوی، مرده‌ای متحرک، پس حیات طبیعی در گرو عمل به علوم طبیعی و مرگ طبیعی با قطع نفس است؛ ولی مرگ حقیقی با

۱. بخار الانوار: ج ۷۶، ص ۴۲۰؛ کشف‌الیقین: علامه حلی، ص ۱۸۰.

دوری از دین خدا می‌باشد و خوشابه حال کسی که بتواند دین را ملاک زندگی قرار داده و تحت قواعد دین به ثروت هم دست پیدا کند. قرآن می‌فرماید:

﴿رَبَّنَا غَلِيَّتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَ كُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ﴾^۱

انسان خودش در بدیختی یا خوشبختی را به روی خود می‌گشاید و نمی‌تواند دیگران را مقصر بداند. هر چند عوامل بیرونی نیز اثرگذار هستند؛ اما در نهایت، این خود انسان است که اجازه می‌دهد این عوامل در او تأثیر بگذارند.

امام حسین علیه السلام از قاسم بن الحسن پرسیدند مرگ را چگونه می‌بینی؟ گفت: «الموت عندي أحلى من العسل؛ این مرگ برای من از عسل

شیرین تر است».

این مرگ؛ یعنی مرگ در راه دفاع از امام زمان، از دین، از انسانیت، از حیات حقیقی و حقیقت حیات، از عسل شیرین تر است. اوست که معنای سعادت و شقاوت را فهمیده است.

جناب عمر بن عبدالله صاعدی، که در روز عاشورا و پس از مجاهدت‌ها به دست پسر عمومیش که در لشکر دشمن بود، به شهادت رسید، ظهر عاشورا آمد خدمت امام حسین علیه السلام و گفت: وقت نماز است؛ یعنی اینکه آقا جان تا وقت است اجازه بدهید تا ما یک نماز دیگر به شما اقتدا کیم، امام حسین علیه السلام فرمودند: «ذکرت الصلاة جعلك الله من المصليين^۲؛ ذکر نماز کردی، خداوند تو را از نمازگزاران قرار دهد.» او ملاک عزت و سعادت را فهمیده که آنچنان دل عاشق و پاک پیدا کرده است.

۱. مؤمنون: ۱۰۶

۲. مقتل سید بن طاووس.

از دیدگاه مکتب اسلام، سعادت واقعی آن است که انسان برخوردار از اعتقادات راسخ و اخلاق پسندیده‌ای باشد. از این دید عوامل دنیابی، اگر مؤثر هم باشند، در مراحل بعدی قرار دارند. سعادت انسان منوط به میزان دینداری اوست. در قرآن آمده است:

﴿فَامَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ.... وَامَّا الَّذِينَ سُعدُوا فَفِي الْجَنَّةِ﴾^۱

بدانید آنها بی که به دنبال شناخت تعالیم عاشورا بودند، سعادتمند شدند و مورد رضای خدا قرار گرفتند؛ اما آنها بی که به دنبال دنیاپرستی رفتند شقی و بدبخشند و در جهنم خواهند بود.

حال با توجه به اینکه سعادت و شقاوت را معنا کردیم، باید بینیم کدامین حیات و زندگی، نعمت است و کدامین زندگانی بلا و مصیبت. چه مرگی نعمت و چه مرگی نقمت است؟

شب عاشورا فرا رسیده بود، امام حسین علیه‌الله‌است بیاران می‌فرمایند: امشبی را مهلت گرفته‌ایم، امام خلیفه الله است و اختیار تکوین و تشریع در دست اوست. امام اگر اراده بفرماید امور محقق می‌شوند. امام شخصیتی والا دارند. مظہر جمال و جلال و اسماء و صفات خداوند می‌باشند، امام که همه عالم در قبضه قدرت اوست؛ ولی بر اساس رفتار ظاهری از دشمن تقاضای مهلت می‌کند. چرا؟ برای روشن‌تر شدن سخن، نظر شما را به مثال جدی در قدرت و ولایت تکوینی امام جلب می‌کنم.

علی بن ابیطالب علیه‌الله‌است در جنگ خیر دروازه خیر را از جا کند. جنگ فرسایشی شده بود، پیغمبر اکرم علیه‌الله‌است یک نفر را صدا کردند و گفتند لشکری بردار و قلعه خیر را فتح کن و کار را تمام کن؛ ولی آنها نتوانستند. تا جایی که رسول الله علیه‌الله‌است

به امیرالمؤمنین علی‌الله فرمودند : علی جان لشکری بردار و کار را تمام کن . علی بن ابیطالب گفتند: من لشکر نمی‌خواهم.

۴۰ مرد جنگی یهود ثبت نام کردند برای جنگ با علی بن ابیطالب، در حمله اول حضرت ۱۸ نفر را یک تنه کشتند. در حمله دوم در میان افت و خیز جنگ که با یک دست شمشیر می‌زد، با دست دیگر در خیر را از جا می‌کند. بعد از جنگ، صحابه آمدند و گفتند: ای امیرالمؤمنین در خیر را چگونه از جا کنید؟ فرمودند: «قَلَعْتُهَا بِيَدِ الْإِنْسَانِيَّةِ وَ لَكُنْ بِقُدْرَةِ الْأَلَهِيَّةِ^۱»؛ دست، دست من بود؛ ولی قدرت، قدرت الهی بود.

امام مظہر جمال و جلال باری تعالی است، قدرتش قدرت الله است . امام صادق علی‌الله می فرمایند: «نَحْنُ وَ اللَّهُ أَلْأَسْمَاءُ الْحَسَنَى^۲» ما اهل بیت، همان اسماء الحسنی خداوند متعال هستیم.» این حدیث در تفسیر آیه شریفه «وَلَلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا»^۳ آمده است و معنایش تطابق مطلق و عینیت کامل امام با اسماء الهی است.

امام با این عظمت و ولایت، یک شب را از دشمن، مهلت طلب می‌کند. حسین بن علی علی‌الله، اگر اراده می‌فرمودند، عالمی دگرگون می‌شد؛ چگونه است که از دشمن اجازه می‌گیرد تا شبی را عبادت کند؟ جواب این است که برای زندگی انسانی و سعادتمدانه، برای زندگی صادقانه و پاک و اخلاقی حتی از عبیدالله هم فرصت بگیری جا دارد. امام می‌خواهد این را به ما بیاموزند که اگر زندگی سعادتمدانه باشد، حتی عمر نوح هم کم است. حضرت عزرائیل وقتی که

۱. صوت العدالة الانسانية: جرج جرداق.

۲. البرهان في تفسير القرآن: ج ۲، ص ۶۱۷.

۳. اعراف: ۱۸۰.

می خواست جان حضرت نوح را بگیرد، از ایشان سؤال کرد: این عمر بلند بر تو چگونه گذشت؟ فرمود: یک چشم به همزدن. عمر اگر عمر عبادت و سعادت باشد، ۲۵۰۰ سال هم کم است.

امام سجاد علیه‌السلام می‌فرمایند:

وان کان عمری مرتعًا للشیطان فاقبضني اليه^۱؛

خدایا اگر عمر من چراگاه شیطان است، آن را از من بگیر.

روزی در هوای گرم مدینه ، امام علیه‌السلام مشغول آبیاری بودند، شخصی که از آنجا عبور می‌کرد رو به امام کرد و گفت: آقا جان اینک چه وقت کارکردن است، بروید کمی استراحت کنید و بعد از ظهر برای کارکردن بیایید. آقا فرمودند: من کجا را می‌بینم و تو کجا را؟ من دنبال درهم و دینار نیستم؛ اینکه می‌بینی الان آمده‌ام و کار می‌کنم برای این است که خداوند فرموده: «من عرق جبین کارگر را دوست دارم.» و من می‌خواهم بنده‌ای شوم که خدا دوست می‌دارد.

قرآن می‌فرماید:

﴿وَلَا يَحْسِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لَا نَفْسٍ هُمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾^۲

آنها که کافر شدند، (و راه طغیان پیش گرفتند)، تصور نکنند اگر به آنان مهلت می‌دهیم، به سودشان است! ما به آنان مهلت

۱. صحیفه سجادیه: دعای توبه، ص ۹۲

۲. آل عمران: ۱۷۸

می دهیم فقط برای اینکه بر گناهان خود بیفزایند؛ و برای آنها،
عذاب خوارکننده‌ای (آماده شده) است.»

آیا زندگی‌ای که دنیا پرستانه باشد، نعمت است؟

پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند :

«عده‌ای از مردم، دنیا را مرکب خود ساخته و سوار آن می‌شوند؛
یک عده هم خودشان مرکب می‌شوند و دنیا سوارشان می‌شود،
آنها یکی که سوار دنیا می‌شوند، دنیا را به استخدام خود در
آورده‌اند.» و فرمود: «من خود دنیا را مرکب گرفته‌ام و سوار آن
شده‌ام، بنابراین از آن در راه رضای خدا استفاده می‌کنم!».

منصور دونیقی از کشن شیعیان و سادات لذت می‌برد. دنیاش این بود.
امام حسین علیه السلام در بین راه که می‌آمدند عبیدالله بن حر جعفی را دیدند و به او
فرمودند: بیا برویم تا عاقبت به خیر شوی. تو گناهان زیادی کرده‌ای. اکنون
می‌توانی با یاری نمودن ما، عاقبت به خیر شوی. گفت: خودم نمی‌آیم؛ ولی
شمشیر و مرکبم را ببرید، شاید مورد نیازتان باشد. آقا می‌خواهد او را نجات بدهد
و به سعادت برساند؛ ولی او شمشیر و مرکبش را می‌دهد!! حضرت هم فرمود: من
به شمشیر و مرکب تو نیاز ندارم.^۲

مالک بن نصر ارجی و ضحاک بن عبداله مشرقی از دیگر افرادی هستند که
امام حسین علیه السلام آنان را دعوت کرد و پذیرفتند که بمانند؛ ولی شرط کردند که اگر
فردا دیدیم که شکست نزدیک است، اجازه بدھید تا برویم؛ ولی اگر در شرف
پیروزی بودیم، می‌مانیم؛ یعنی اگر پای جان در میان است، ما نیستیم. در روز

عاشرها آمد خدمت امام که اجازه بگیرد تا برود امام فرمودند: آزادید، بروید؛ ولی من نگرانم که به جانتان آسیب برسد؛ چون همه جا در محاصره است.^۱ و نکته مهم اینست که آنان می‌خواهند بروند، امام نمی‌فرمایند باید بمانند، بلکه نگران جان آنان است که آسیب نبینند.

اینها نمونه‌های پنداشته‌ای است که جریان فکری و اندیشه‌ای انسان را در فهمیدن و دریافت کردن یاری می‌نماید تا بداند مأموریت انسان در خلقت کدام است و معرفت پیدا کردن به اینکه از کجا می‌یم، در کجا می‌یم و به کجا می‌رویم و در این مسیر، وظیفه ما چیست.

از امام سجاد علیه‌السلام سؤال کردند: «کیف أصبحتَ یا بن رسول الله؛ روزتان را

چگونه به شب می‌رسانید؟» حضرت فرمودند: «روز را به شب می‌رسانم در حالی که خدا به من دستور داده تا بندگی او را به جا آورم، پیغمبرم به من دستور داده به سنت و دین او عمل نمایم، شیطان را به گناه دعوت می‌کند، نفس را به هوی و هوسر، همسر و فرزندان به قوت و نان، می‌خوانند. بین عقل و نفس گرفتار شده‌ام، عقل را به خوبی‌ها امر می‌کند، نفس می‌خواهد را به هلاکت سوق دهد.»

یکی از پیام‌های عاشرها بازگشت به خویشن، بازگشت به فطرت است؟ چون فطرت حق است، توحید طلبی است، امام شناسی و پیروی از آن است.

به قول جناب حافظ:

نیست در لوح دلم جز الف قامت یار چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم
در علم حروف می‌گویند: الف جلوه الله است و دلالت بر یکی و یکتا ی
می‌کند. اینکه می‌فرماید استاد ازل جز الف در دل من نگذاشت؛ یعنی خودش را

در دل من گذاشت. در لوح دلم جز الف قامت یارنیست یعنی هر انسانی بنابر ذات خودش ، بنابر وجود خودش ، در درون خودش جز خدا را نمی‌بیند.

جز الف و حدتش در دل درویش نیست

خانه تنگ است جای یک بیش نیست

یعنی اگر مؤمن بشوی و گمشدهات را پیدا کنی، رستگار خواهی بود. برای اینکه آن وقت دنیا و جن و انس هم نمی‌تواند تو را فریب دهد، اگر تمام دنیا بسیج شوند که تو را بفریبند، امکان ندارد.

﴿الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ﴾^۱

کسانی که در نمازشان خاشع هستند.

﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ﴾^۲

در یک آیه دیگر می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ﴾^۳

یعنی مومن کسی است که دائماً توجه به نماز دارد.

مومن آن کسی است که از نمازش محافظت می‌کند. حفاظت از نماز بر سه قسم است. اول: حفاظت وقتیه که به اوقات نماز توجه کنده، دوم: حفاظت کیفیه که نماز با آداب و توجه بخواند تا روح نمازش افزایش یابد، سوم: حفاظت عمریه که در طول عمرش مراقب باشد تا با گناه، عبادت از دست نزود. مومن آن کسی است که در نمازش خاشع است. خشوع یعنی چه؟ تواضع دو صورت دارد؛ یکی

۱. مؤمنون: ۲.

۲. همان: ۹.

۳ معارج: ۲۳.

تواضع ظاهری و دیگری تواضع باطنی. تواضع ظاهری را خضوع می‌گویند، که ممکن است انسانی در ظاهر اهل تواضع باشد؛ ولی در دل، اخلاق متکبرانه داشته باشد. برخلاف خشوع که در دل متواضع است و از آنجا که ما قائل به اصالت روح هستیم، وقتی انسان در دل و قلب و روح متواضع شد، طبیعتاً جسم که فرمان‌بردار روح است، هم متواضع خواهد شد و دیگر جایی برای خود شیطانی تکبر باقی نمی‌ماند. دلی شکسته‌داشتن نه دلی فرعونی‌داشتن. پیش ما باید دل شکسته بیایی و به قول شاعر:

ما درون را بنگریم و حال را
نی برون را بنگریم و قال را
در نهجه‌بلاغه آمده است که ۲۵۰ سال یک بخشی از عبادات ابلیس بود.
ابلیس یا همان حارت آن قدر بندگی خدا را به جای آورد که ملائک از خداوند تقاضای رفعت او در آسمان‌ها کردند. آن قدر بالا رفت که با ملائک هم ردیف شد. آن روزی که خدا به ملائک فرمود:

﴿سَجُّدُوا لِّأَذْمَم﴾^۱

بر آدم سجده کنید.

حارت هم مخاطب امر خدا بود. **﴿فَسَجَّدُوا إِلَّا إِنْلِيس﴾^۲**: تمامی ملائک سجده کردند به جز ابلیس. با آن همه عبادت، عزت، رفعت مقامی و مکانی که داشت، از فرمان خدا سرپیچی کرد. **﴿أَبَى وَاسْتَكْبَر﴾^۳**: ابا کرد و تکبر ورزید و سجده نکرد. خدا فرمود: سجده نمی‌کنی. تکبر در مقابل من.

۱. بقره: ۳۴

۲. همان.

۳. همان.

به واسطه یک تکبر شما ببینید چند عذاب برایش نوشته شد؟

۱- کافر شدن.

۲- از دایره رحمت خدا تا قیامت بیرون شدن.

۳- «إِنَّ عَلَيْكَ لِعْنَتِ الٰيِّ يَوْمَ الدِّين^۱»؛ مشمول لعنت خداوند هم قرار گرفتن. علم تکبر می‌آورد، ثروت تکبر می‌آورد، ریاست تکبر می‌آورد، حتی در صورتی که دچار غفلت شویم، عبادت هم می‌شود که عامل تکبر باشد. خدا تکبر را تحمل نمی‌کند و می‌فرماید: انسان مومن هر آینه باید متواضع باشد آن هم به خشوع. «وَالَّذِينَ هُمْ لِلَّزَّكَةِ فَاعْلُونَ»^۲؛ کسانی که زکات زندگی خود را می‌پردازند. در سوره توبه، آیه ۱۰۳، زکات را سبب تطهیر زندگی انسان معرفی می‌نماید و زکات مالی یکی از اقسام زکات است که در احکام شرع مقدس برای آن قوانین خاص وضع شده است؛ ولی ما باید به تمام اقسام زکات که در مجموعه احادیث شریف آمده، در بخش‌های مختلف زندگی توجه کنیم که امیر المؤمنین علیه السلام^۳ زکات قدرت را انصاف، زکات توانمندی را خیررسانی و صله رحم و زکات صحت و سلامتی را تلاش در بندگی خداوند و زکات شجاعت را جهاد در راه خدا، زکات بدن سالم را روزه بیان فرموده است و نیز زکات علم را تعلیم آن، زکات مقام و ابرو را شفاعت کردن از دیگران، زکات پیروزی بر دشمن را عفو معرفی می‌نمایند.^۴ پس در حقیقت زکات همه نعمت‌های الهی را باید پرداخت نمود تا امور مادی و معنوی در جامعه تعديل شده و آسیب‌های ظاهری و باطنی جامعه از بین برود.

.۱. ص: ۷۸.

.۲. مومنون: ۴.

.۳. ميزان الحكمه: باب زکوة.

امیرالمؤمنین علیه السلام در اوصاف متفقین می‌فرمایند:

«اتق الله وأحسن»^۱

تقوا دو بخش دارد ۱- التعظیم لامر الله ۲- و شفقة على خلق الله.

تقوا بزرگداشت اوامر الهی است. تقوا تبعیت از دستورات الهی است، چه این دستورات در قالب اوامر باشند و چه در قالب نواهی.
جناب بوعلی می‌فرماید :

اگر می‌خواهید در بزرگداشت و نکوداشت اوامر الهی درست عمل کنید، باید عاشق دینتان باشید.

اگر انسان خالصانه به دین عشق ورزد، ممکن نیست که نسبت به دین و نسبت به دستورات دین بی‌تفاوت یا بی‌توجه باشد. لازمه بزرگداشت و عظیم‌دانستن اوامر خداوند، معرفت و خداشناسی و خداباوری است که هو العظیم. در اسماء الله نام عظیم، دلالت بر بزرگی خداوند دارد که با هیچ چیز و هیچ‌کس قابل مقایسه نمی‌باشد؛ بزرگی که در ذهن و عقل بشر نمی‌گنجد. وقتی مؤمن بتواند این بزرگی را بشناسد و دریافت کند و او را بزرگ بداند، اوامر او را هم بزرگ و با عظمت می‌شناسد، پس در مقابل خداوند و دستورات او سر تسلیم فرود می‌آورد، با دل می‌پذیرد و با فکر و اندیشه، تعقل نموده در می‌باید و با اعضا و جوارح خود بدان‌ها عمل می‌کند.

قانون این دنیا این است که همه چیز در آن فانی است. در روز عاشورا امام حسین علیه السلام فرمودند: اگر قرار بود کسی در این دنیا برای همیشه بماند و نمیرد «لکان الانبياء أحق بالبقاء و ارضي بالقضاء»، پیامبران به این امر سزاوارتر

بودند چرا که در هر عصری بهترین خلق بودند.

قرآن در ترسیم لحظه مرگ می‌فرماید:

﴿كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَّ * وَقِيلَ مَنْ رَاقِ * وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ *

وَالْنَّفَّاثَاتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ * إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِنِ الْمَسَاقُ﴾^۱

زمانی که جان به گلوگاه می‌رسد، گمان می‌کند که لحظه جدایی

است و از شدت آن پاهای خود را به هم می‌پیچد و به سوی

خدا می‌رود.

کسی آمد خدمت امام مجتبی علیه السلام و گفت: من از مرگ خوش نمی‌آید؛

حضرت جواب دادند: «انتم اخریتم آخرتکم و عمرتم دنیاکم و تکرهون النقله

من العمران الى الخراب».^۲

روزی سلمان فارسی عرض کرد یا رسول الله به من بفرمایید کی، کجا و

چگونه می‌میرم؟ حضرت فرمودند: «روزی به مدائی می‌روی و مريض خواهی شد

و همه از بهبودی تو قطع امید می‌کنند. در آن لحظات بگو بسترت را به قبرستان

بربرند، به اموات سلام کن، اگر جوابت را دادند، بدان از بستر مريضی بلند

نمی‌شوی.»

سلمان به مدائی رفت و همان شد که پیامبر ﷺ فرموده بودند. او را به

قبرستان بردند و به مردگان سلام کرد، جواب آمد: «وعليک السلام يا سلمان

يا صحابي رسول الله.»

۱. قیامه: ۳۰-۲۶.

۲. شما آخرت خود را خراب کردید و دنیای خود را آباد نمودید، پس خوشایند شما نیست که از خانه آباد

به خانه خراب نقل مکان کنید. معانی الأخبار: شیخ صدوق، ص ۳۹۰.

سلمان پرسید: محاسبه کدام عمل سخت‌تر از بقیه اعمال است؟ گفتند:

۱- نماز ۲- حق الناس ۳- ولایت اهل بیت علیهم السلام. دوباره سلمان سؤال کرد: جان کندن چگونه است؟ گفتند: جناب سلمان از لحظه سختی سؤال کرده، لحظه‌ای که رغبت به مرور کردن آن ندارم. همین قدر بگویم که اگر در حال زنده‌بودن گوشت بدنمان را با قیچی تکه تکه می‌کردند، بهتر و آسان‌تر از جان کندن بود.

حال بازگردیدم به متن سخن و استفاده از آیات در تفسیر حیات و ممات عاشورایی.

۱- «مَن يَخْرُجْ مِن بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ»؛ کسی که برای رضای خدا از خانه‌اش بیرون بیاید، چه بخواهد به میدان جنگ فی‌سبیل الله برود و چه بخواهد نانی برای همسر و بچه‌اش تهیه کند و چه ببرود اداره و یا مغازه و ... سپس مرگ او را فرا بگیرد، «فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»؛ اجر او بر خداوند است. اگر برای رضای خدا از خانه بیرون بیاییم و بمیریم، آن مرگ زیاست. بنابراین فرمود: «الکاد علی عیاله کالمجاهد فی سبیل الله»؛ کسی که برای خانواده‌اش تلاش می‌کند؛ مانند مجاهد در راه خدا است.»

۲- «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ بُرُزُقُونَ»؛ شهادت مرگی است که عین حیات است. کسانی که زنده و نزد خدا هستند و بر این عالم مؤثر می‌باشند، بر حسب واقعیت، شهید و میت هر دو از

۱. نساء: ۱۰۰.

۲. همان.

۳. وسائل الشیعه: ج ۱۷، ص ۶۶.

۴. آل عمران: ۱۶۹.

دنیا می‌روند که رفتن از دنیا و مرگ یک قانون الهی است و اقتضای موجود مادی انفرض و افول است و ماده، ثبات و قرار ندارد؛ ولی بر اساس حقیقت، شهید است که با مقام شهادت، شاهد بر عالم خواهد شد و حیات حقیقی نصیبیش می‌شود؛ چون هدف از حیات واقعی و مادی را به خوبی فهمید، به مصالح حیات حقیقی دست یافت.

۳- **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ**؛
بدرستی که خداوند از مؤمنین، جان و مال آنها را می‌خرد و پاداش بهشت را در مقابل به آنان می‌پردازد.»

این سه آیه مبارکه ذکر شده، بیانی مختصر و مصادیقی از مرگ با شرافت و سعادتمندانه است. چه بسا افرادی که موصوف این آیات هستند، از اعتبارات دنیایی بهره آن چنانی هم نداشته باشند و شاید حتی در میان جامعه و با محاسبات غلط دنیاگرایانه، نمره قبولی هم نگیرند؛ ولی مقامی این چنین شاخص دارند، پس مرگی که نعمت است، آن مرگ است که خداوند پیسنند و آیات توصیف می‌کند؛ مثل حیات سعادتمند که باید خداوند راضی باشد. رضایت خالق را پیسنديم و بیابيم، نه رضایت خلق را که شاید در رضایت خلق، رضایت خالق نباشد و اگر رضایت خالق تحصیل نشود، حال انسان هنگام مرگ این‌گونه می‌شود که انسان، مضطربانه و ملتسمانه در آن حال می‌گوید:

«قَالَ رَبٌّ ارْجُعُونِ ﴿٤﴾ لَعَلَّى أَعْمَلُ صَالِحًا فِي مَا تَرَكَتْ كَلَّا إِنَّهَا

كَلْمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا»^۲؛

۱. توبه: ۱۱۱

۲. مؤمنون: ۹۹-۱۰۰

خدایا مرا برگردان، تصمیم گرفتم کارهای بدم را جبران کنم.
دیگر راه بازگشته نیست، خیلی وقت‌ها در زندگی اشتباه کرده
و گفتی خدایا بیخش، خداوند بخشد؛ ولی باز عمل نکردم.

پیامبر گرامی فرمودند:

بدانید روز قیامت هر کسی مهمان سفره خودش است و کسی
مهمان دیگری نیست.

اگر می‌خواهی سفرهات رنگین باشد، از همین دنیا باید تحصیل کنی با
ثروتت، با نانت، با علمت، با امضایت، با آبرویت، با آنچه که خدا عطا فرموده که
همه چیز از اوست.

جناب بوعلی می‌گوید:

اولین پله کمال انسان، عزم و اراده اوست.

این را بدانیم که تا زنده نشویم و خودمان را از مرگ دنیایی نجات ندهیم،
رهسپار بهشت نخواهیم بود.
امام حسین علیه‌السلام در این ایات می‌فرمایند:

يا دهرْ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ كَمْ لَكَ بِالشَّرَاقِ وَالْأَصْبَحِ

مِنْ صَاحِبِ وَ مَا جَدِّ قَتِيلٍ وَالدَّهُرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ

وَكُلُّ حَيٌّ سَالِكٌ سَبِيلٌ وَإِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلٍ^۱

فرمود: آدمهای زنده می‌توانند در راه ما بیایند. آنهایی که مرگ ایمانی ندارند،
آنهاست که تردیدی در دین ندارند، آنان که حیات مادی و معنوی داشته‌اند، آنان که

۱. ارشاد: شیخ مفید، ص ۹۳.

امر زندگی را به خدا واگذار نموده‌اند، به او توکل کرده و جز به او نمی‌اندیشند، پس تلاش کنیم و برسیم به مقامی که جان ما آن قدر قیمتی شود که خداوند می‌فرماید من خریدار آن هستم.